

داستان زندگی و سیاحت مار کوپولو

جهانگرد نامی متولد در ۱۶۲۵ و متوفی در ۱۳۲۴ مسیحی

شصصد و پنجاه سال پیش نبردی بین کشتی‌های «و نیز» و «ژنوا» ا دوشهر بزرگ واقع در مدیترانه در گرفت و کشتی‌های و نیز شکست خورد و ناخدای یکی از آنها سیر شد و در ژنوا زندانی گردید و سه سال در حبس ماند. در خلال این مدت داستان‌هایی شگفت‌انگیز را جمع بزند گانی خود برای یکی از رفیقان زندانش نقل کرد و او همه را یاد داشت نمود. این ناخدا مار کوپولو بود و یاد داشته‌های مزبور بصورت کتابی در آمد بنام «سفر نامه مار کوپولو و نیزی» که در سراسر جهان معروف و حاوی اطلاعاتی است راجع بدر بار و قصور و لشکر بیان و جلال امپراطور مغول « قویلای قآن» و همچنین مردم و رسوم شگفت و معابد و باغهای خیره کننده و صحراها و کویرهای هولناک آسیا از قطب شمال تا قاط گرمسیر مالزی و سوماترا و از بغداد تا شهر آسمانی هانکو و راجع به بند و ژاپن و حتی حبشه .

در آن زمان علم اروپائیان راجع باسیا بسیار محدود بود و شنیده بودند که آسیا قاره ایست دوردست و اسرار آمیز که از آنجا پارچه های ابریشمی زیبا و جواهر و ادویه و فلزات گرانبها می‌آورند. سوداگران کشورهای واقع در مدیترانه با کشتی خود را بسوریه و نواحی دریای سیاه و خزر میرسانیدند و با تاجرانجا و نیز با کاروانهایی که از نقاط مختلف آسیا آمده بودند دادوستد و مبادله میکردند. اما از سایر نقاط اطلاعی نداشتند و بهمین سبب داستان‌هایی شگفت انگیز و در بعض موارد مبالغه آمیز و خنده آور راجع باسیا در میان اروپائیان شایع بود. مار کوپولو نخستین سیاح اروپائی است که مشاهدات خود را بدرستی شرح داد و افسانه هائی را که ضمن مسافرت شنیده بود باز گفت .

تولد مار کوپولو در سال ۱۶۲۵ مسیحی در شهر ونیز اتفاق افتاد. پدرش نیکولو و عمش مافیو که از نجبا بودند و با قسطنطنیه تجارت داشتند در این موقع مار کوپولو را تحت سرپرستی مادر گذاشته با کشتی بطرف دریای سیاه روانه شدند و مدت سه سال در نواحی دوردست بسوداگری مشغول بودند. چون خواستند بونیز بازگردند راه را بواسطه جنگی که در میان اقوام تندخوی ترکستان در گرفته بود، بسته یافتند. در این هنگام سفیری بطرف پای تخت قویلای قآن در نزدیکی پی پینگ سفر میکرد و حاضر شد آنرا بدر بار قویلای قآن ببرد و ایشان ناچار تحت سرپرستی او بطرف مشرق رفتند. چون بدر بار خان مزبور رسیدند مورد عنایت او واقع شدند و شرحی راجع ب مردم اروپا برای او نقل کردند و او خان بسیار مسرور شد. پس

از چندی دو ماموریت بایشان داد و هر دورا روانه اروپا کرد. یکی آنکه پیغام او را بحضور پاپ برسانند که در آن از پاپ خواهش کرده بود چند تن مبلغ مسیحی بچین بفرستد و دیگر آنکه مقداری از روغن متبرکی که مدام در مقبره مقدس اورشلیم میسوزد برایش بیارند و از آنجائی که طی مسافتی چنان طولانی خالی از خطر نبود چند نگهبان همراه ایشان فرستاد و لوحی از طلا بایشان اعطاء کرد که گذرنامه معمول در قلمرو خان بزرگ بود و در آن باتباع امر شده بود که نسبت بایشان خوش رفتاری و کمک کنند. باین ترتیب نیکولو و مافیو سالها راه پیموده بوطن مراجعت کردند و چند سال هم طول کشید تا ماموریتهای خود را انجام دادند و مجدداً بسال ۱۲۶۲ رهسپار چین شدند. این بار مارکو را که هفده سال داشت همراه برداشتند و سه سال ونیم در راه بودند. مارکو میگوید از مدیترانه و دریای سیاه و کوههای صعب العبور ارمنستان و دامنه آرارات گذشتیم و از کنار دجله روان شدیم. پس از چندی پندر گاهی بزرگ در ساحل خلیج فارس موسوم به «هرمز» رسیدیم که شهر است پرنعمت و مردم از نقاط هند بآنجا میآیند و بعضی روزهای تابستان باد گرم خطرناکی در آنجا میوزد و مردم بآب رودخانه پناه میبرند. از هرمز بطرف شمال رفتیم و بکویری در حوالی کرمان رسیدیم. در اینجا جاندارای دیده نمیشد و آبی که برای آشامیدن یافتیم شور و سبزرنگ بود. هفت روزه از این مهلکه گذشتیم و بطرف شرق و کوههای «هندوکش» شتافتیم. در بدخشان بیمار شدم و قافله يك سال در آنجا توقف کرد تا بهبود یافتم. سپس از پامیر گذشته وارد شهر معروف کاشغر گردیدیم و از آنجا بیابان گوبی یا «لاپ» قدم گذاشتیم و يك ماه در آن صحرا در حرکت بودیم. آذوقه مان تمام شد و مجبور شدیم شترها و الاغهایی را که زیر بار و بنه داشتیم بمصرف غذا برسانیم. از مردمیکه در آن حدود زندگی میکردند افسانه هایی هولناک راجع باین صحرا شنیدیم. می گفتند ارواح خبیثه ای در آنجا هستند که مسافران را اغوا می نمایند و اگر مسافری از قافله عقب بماند آواز آشنائی را میشنود و اگر بدنبال آن صدا برود هرگز بآن نمیرسد و هلاک میشود. همچنین در شب صداهائی اسرار آمیز بگوش رهرو میرسد و او را گمراه میکند و گاهی هوا پر از آهنگ موسیقی و صدای طبل و بهم خوردن سلاح میگردد. ما بمنظور حفظ قافله بگردن چهار پایان رنگ بسته و مراقب صدای آنها بودیم. بسال ۱۲۷۵ وارد پای تخت چین شدیم و خان بزرگ مجلس ضیافتی بافتخار ما برپا کرد که در آن تمام رؤسای دولت حضور داشتند. نیکولو روغن متبرک و نامه پاپ را تقدیم کرد و خان او و مافیو را بمناسبت وفای به عهد ستود. پس رویمن کرد و پرسید این کیست. نیکولو گفت این غلام شما و فرزند منست. خان گفت: خوش آمد. از دیدن او مسرورم.

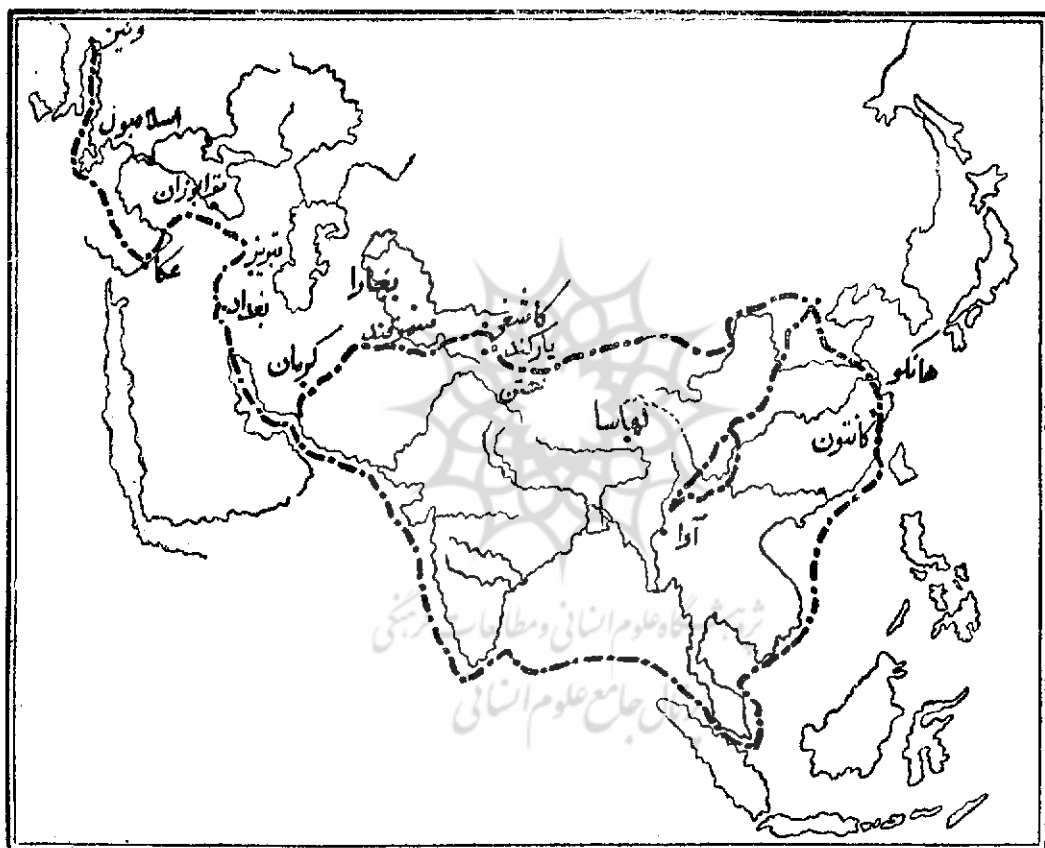
مارکو بواسطه زیرکی و دقت نظر بزودی زبان و رسوم آنجا را فرا گرفت و مورد توجه خان واقع و در زمره امرای معتمد دربار داخل گردید. ماموریتهای مهم در نقاط مختلف کشور باو محول شد. مدتی حکمران یکی از استانها بود. هر جا رفت نتیجه مطالعات خود را یادداشت کرد و امپراطوری بزرگ قوبلای خان نیز که قسمت عمده آسیا را گرفته بود میدان

وسیع برای فعالیت او بود. اینک پاره ای از اطلاعاتیکه توسط او به ما رسیده است :

کاخ قویلای قاآن در شهر خانبالغ بای پیکنک در میان باغی مربع واقع بود که هر ضلع آن قریب به ۸۰ کیلومتر طول داشت. درون باغ چندین ساختمان چهار گوشه ای با باره‌هایی سفید دیده میشد که کسی جز خان حق و رود با آنها را نداشت. در چمنها وزیر درختهای زیبا آهوان و حیوانات دیگر میچریدند. چندین ساختمان کاخ مخصوص را تشکیل میداد و بیش از یک کیلومتر طول آنها بود. حصار کاخ و بلگان آن از سنگ مرمر بود. تالارها و اتاقها با تصاویر اژدها و مناظر جنگ منقوش و مزین بود. کاشیهای سرخ و سبز و آبی و بنفش بر سقفها میدرخشید. اتاق غذاخوری بزرگی بظرفیت چند هزار مهمان داشت. در نزدیکی قصر «تپه همیشه بهار» نظر بیننده را جلب میکرد که بامرخان تعبیه شده و درختها و گیاههای خرم آن از اقصای نقاط کشور بوسیله فیل انتقال یافته بود. دوازده هزار سوار مامور نگاهبانی کاخ خان بزرگ بودند و بفرمانده آنها سکه‌هایی از طلا و نقره که شکل سر شیر بر آنها کنده شده بود داده میشد. در آن عصر پول کاغذی در اروپا رایج نبود و مار کو سخت در شکفت شد چون دین در چین پوست درخت توت را بصورت خمیر و سپس کاغذ در آورده آنرا با اندازه‌های مختلف می‌برند و مهر پادشاه را بر آنک شنگرف بر آن میزنند و نیز در بعضی نواحی سکه نمکی بپهای نازل رواج دارد و هر وقت مردم محتاج نمک میشوند همان قرصها را مصرف می‌کنند. هم چنین «سنگ برای سوخت» یعنی زغال سنگ که بمقدار زیاد و بپهای ارزان در چین یافت میشد اسباب اعجاب مار کو گردید. شهر آسمانی هانکو خیا بانهای پر جمعیت و بازار و دریاچه و رودخانه و کاریز و پل و ساختمانهای زیبا و ساعت‌های آبی عمومی و آتش نشانی داشت. قبایل تاتار از دریای ژاپن تا سرحد اروپا پراکنده بودند و بمناسبت فصل و در جستجوی چراگاه از نقطه‌ای بنقطه دیگر میرفتند و خانه‌های خود را که عبارت از چوب و پوست بود منتقل میکردند. اما آنرا طوری برپا می‌نمودند که در آن بطرف جنوب باز میشد و از بادهای سرد شمال محفوظ بود. خوراک آنان شیر و گوشت اسب و شتر و حتی سگ فربه بود. ماورای این مناطق «نواحی تاریک» یعنی نقاطی است که در زمستان آفتاب در نیامد و تاتاران گاهی بمنظور شکار و با تاراج بان نواحی میرفتند.

پس از ۱۷ سال اقامت در چین نیکولو و مافیو و مار کو در صدد بازگشت برآمدند و در آنوقت قویلای قاآن پیر شده بود و در صورت مرگ او احتمال خطر از جانب حاسدان و مدعیان میرفت. اما خان میل نداشت از ایشان جدا شود. پس از اصرار و الحاح، رخصت و هدایای بسیار بایشان اعطاء کرد و ایشان با ۱۴ کشتی بادبانی مجلل حرکت کردند و از چین بسه برنثو و از آنجا بنقطه‌ای در محل سنگاپور کنونی و سپس بجاوه رفتند. مار کو میگوید مردم جاوه جسد میمون را خشک می‌کنند و موهای آنرا سترده بنام انسان کوتاه بمسافران میفروشند. از جاوه بجزیره سرانندیب رفته از آنجا بخلیج فارس آمدند و بایران وارد شدند و از ایران دو بیست سوار بنگهبانی ایشان تا قسطنطنیه رفتند. سرانجام سلامت وارد و نیز شدند. اقامت بیست و پنج ساله در شرق اطوار آنرا دیگر گون ساخته بود. بزخم بزبان خود تکلم میکردند و

ظاهر حال ایشان آشفته و لباسهای ایشان کهنه و آلوده بود و بدین سبب شناخته نشدند و خویشاوندان پس از سئوالات بسیار ایشان را بخانه خود راه دادند. پس ضیافتی مجلل ترتیب دادند و در حضور همشهریان و آشنایان لباسهای ژنده سفر را حاضر کرده درزهای آنها را شکافتند تا از میان آنها الماس و یاقوت و سنگهای قیمتی دیگر بمقدار فراوان بیرون ریخت و از آنها بمهمانان اهداء کردند و صدق گفتار ایشان مسلم گردید. مار کوپولو بقیه عمر را در کمال نعمت و شهرت بسر برد و پس از زندان ژنوا که در آغاز داستان یاد شد بوطن خود باز گشت و در ۱۳۲۴ زندگانی را بدرود گفت. [از کتاب مردان نامی جهان تألیف ج. ب. نیلسن]



خط سیر مار کوپولو . ترسیم ل . گنجی